

نگاه جدید به تاریخ؛ ترور یا قتل عمر بن خطاب با تکیه بر منابع اهل عامه

□ سید شفیع هاشمی *

چکیده

تحقیق حاضر در مسئله قتل عمر با تکیه به منابع روایی اهل سنت بحث کرد که انگیزه قتل او از گزارش‌های مبهم تاریخی شمرده می‌شود اما قرائت رسمی به گونه خاص مشهور است؛ عمر در مکه [مراسم حج] و مدینه تهدید شد که انگیزه مالی یا هویت فیروز فارسی در قتل او. با پرسش مواجه می‌شود. برخی مدارک، دلالت می‌کند که اجرای طراحی نقشه از توان فرد اسیر، فراتر است نقشهای دقیق به نتایج دیگری اشاره می‌کند در این باره می‌توان به حضور صحابه‌ی چون مغیره بن شعبه و تابعی کعب الاحبار و تهدیدکنندگان موسم حج اشاره کرد ولی روایت ترور از عنوان قاتل واحد، فراتر نمی‌رود ذهنیت خوانندگان نیز تابع روایت رسمی است که در بررسی چنین واقعه مهم تاریخی، منصفانه نیست عامل فردی واحد تمام انگیزه اقدام بیگانه قاتل باشد. بایستی اهداف ضارب مباشر یا هویت قومی قاتل با دیگر روایت‌ها، نیزسنجیده شود تحقیق حاضر به طراحی اقدام خارج از روایت رسمی، می‌پردازد. **واژگان کلیدی:** تاریخ، ترور، ابولؤلؤ، عمر بن خطاب.

مقدمه

گاهی تفسیر برخی حوادث به زمان طولانی نیاز داشته پس از گذشت قرن‌ها بخش‌های از حقایق آن شناسایی می‌شود. در پیوند به این مسئله، داستان ترور عمر بدست فیروز فارسی در مدینه نیز از این قاعده مستثنا نیست.

قتل خلیفه دوم به دست غلام فارسی به انگیزه مالی، بسیار مبهم است که می‌گویند: مغیره بن شعبه صحابی بر غلام اسیر فارسی، مالیات سنگینی وضع کرد به گونه‌ی که پرداخت آن، کمرشکن بود. ابولوء از گرانی مالیات به خلیفه، شکایت کرد اما صدایش شنیده نشد تا در اثر فشار مالیات، بر خلیفه حمله برد. وی پس از قتل خلیفه، دستگیر شد آیا ترور خلیفه، انگیزه‌ی اعتقادی و مالی داشت. تحقیق حاضر به این موضوع می‌پردازد

انگیزه غلام مغیره بن شعبه در قتل خلیفه مسلمین چی بوده است؟ تبیین مسئله از این منظر ضرورت دارد زیرا آگاهی از چنین انگیزه با تکیه بر مستندات، ابهامات تاریخی را می‌زداید. آیا طرح نقشه خارجی بود یا ریشه داخلی داشت یا ضارب بر دادرسی حقوق، اعتراض داشت یا نگاه اموی جمعی، سوء قصد علیه خلافت داشت؟ نقش موارد فوق در تشکیل واقعه گروه ترور، ضرورت دارد بیان شود.

تحقیق درباره ترور خلیفه دوم جهت آگاهی از تاریخ فائده دارد انگیزه ترور مهم است که بیرون از مدینه اتفاق افتاده است آنها با واقعه ترور، پیوست دارد که با تحقیق می‌توان به آنها پاسخ داد روایات ترور شناسایی شود که تا کنون بحث نشده است یا به سبب نگاه غالب، نمی‌توان درباره آن بحث کرد.

بررسی ترور خلیفه دوم پیشینه قرائت رسمی دارد اما به حقایق، پرداخته است این تحقیق جوانب، مسئله را در نظر گرفته مسایل مستقل دیگر در موضوع مطرح می‌کند و به تحلیلی روایی تهدید خلیفه می‌پردازد که بحث از این منظر جدید است. همچنین تحقیق حاضر به احوال عبد و مولا - مغیره بن شعبه و ابولوء - می‌پردازد اخبار واقعه با - نگرش جدید در ترور خلیفه دوم از تهدید تا قتل با تکیه بر منابع روایی - در قسمت شخصیت شناسی و روایات مطرح می‌شود.

۱: شخصیت شناسی

دو چهره در ترور خلیفه دوم نقش محوری دارند. یکی ابولؤلؤء فارسی و دیگری مغیره بن شعبه ثقفی است؛ ابولؤلؤء فیروز از موالی مغیره بن شعبه صحابی بود که به دانش های عصر، آشنایی کافی داشت.

فیروز فارسی چون بسیاری غیرعرب ها، اجازه نیافته بود که در مدینه سکونت نماید اما مغیره خواسته بود که ابولؤلؤء برای او خدمت کند مغیره او را ضمانت کرد اما این موالی تحت ضمان مغیره صحابه، چرا در قتل خلیفه مسلمین مشارکت کرد؟ این پرسش همواره مطرح می گردد. بررسی دقیق واقعه از نقش مغیره بن شعبه حکایت می کند که وی ابولؤلؤء را تحریک کرد دست به ترور بزند.

ابولؤلؤء با اقدام متحورانه قتل خلیفه، خانواده اش را در معرض انتقام قرار داد او می دانست که دستگیری او یقینی است فیروز با چنین وصف، عواقب را نادیده گرفت به انجام چنین تصمیم اقدام کرد اما در ظاهر مغیره بن شعبه گویا از قضایا بی اطلاع بود و در طرح ترور نقشی ندارد!

از آنجایی که مغیره بن شعبه، صحابی ماهر است تصمیم های مهم با نگاه او عیار می شود شریک ترور خلیفه است؟ مغیره بن شعبه را می نگریم که چگونه شخصیتی است؟

الف - مغیره بن شعبه

از صحابه نامدار بوده به ثقیف تعلق داشت. (ازدی ۱۴۰۳: ج ۶ / ۳۴۹ رقم: ۲۰۷۲۶) خبر تمایل او به اسلام مشهور است؛ مالک بن انس (م: ۱۷۹هـ) می گوید: مغیره پس از قتل اصحاب خویش با غنائمی نزد رسول الله ﷺ آمد حضرت ﷺ از پذیرش او خود داری ورزیده او را ترک کرد. «أن المغیره بن شعبه أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم و قد قتل أصحابه وجاء بغنائمهم فتركها رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبى أن يقربها». (مالک بن انس، بی تا: ج ۲ / ص ۲۲).

ابن حجر (م: ۸۵۲هـ) درباره مصاحبت او می گوید: صحابی مشهور بود که قبل از حدیبیه اسلام آورد. «المغیره بن شعبه بن مسعود بن معتب الثقفی صحابی مشهور أسلم قبل

الحدیبة.)) (عسقلانی ۱۴۰۴: ج ۱/ ص ۵۴۳ رقم: ۷۸۴۰) ذهبی به سابقه همراهی او با رسول الله ﷺ و مسلمین پرداخته می‌گوید: ضمن حضور در حدیبه چند بار به ولایت کوفه رسید. در زیرکی ضرب المثل بود. منابع شش‌گانه اهل سنت از او روایت کرده است. سال پنجاه هجری وفات کرد. «المغیره بن شعبه الثقفی شهد الحدیبة وولی الكوفة غیر مرة... و برأیه ودهائه یضرب المثل مات سنة خمسين». (الکاشف ۱۴۱۳: ج ۲/ ص ۲۷۸ رقم: ۵۵۹۲).

مغیره بن شعبه، صحابی نکته‌دان، مجلس‌نشین چاره‌یاب و سیاستمدار دوران‌دیش بود. در حل مشکلات، نقش آفرینی‌های او مشهور است. ذهبی می‌گوید: وی از شجاعان صحابه بود که علم فریبندگی می‌دانست. «المغیره بن شعبه... من كبار الصحابة أولى الشجاعة والمكيدة» (ذهبی ۱۴۱۳: ج ۳/ ص ۷۲۱) ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: از حلیه‌گران صاحب رأی عرب بود که در مکر، مهارت داشت. سرآمد نیرنگ بی‌رقیب روزگار شناخته می‌شد. در جاهلیت و اسلام به «تغیر دهنده رأی» شهرت داشت. گفته می‌شود: برای دو امر چاره نمی‌جوید مگر بهترش را بر می‌گزید. «وكان المغیره بن شعبه من دهاة العرب وحزمتها وذوی الرأی منها والحیل الثاقبة وكان یقال له فی الجاهلیة والإسلام مغیره الرأی وكان یقال ما اعتلج فی صدر المغیره أمران إلا اختار أحزمهما» (ابوالفرج اصفهانی بی‌تا: ج ۱۶/ ص ۸۷)

مغیره صحابی، از لحاظ اخلاقیات ارزشی، شهرت مثبت نداشت. زنانی داشت که در شمار آنان اختلاف کرده‌اند گفته‌اند که هفتاد زن داشت: «المغیره بن شعبه الثقفی أحسن سبعین امرأة» (الکاشف ۱۴۱۳: ج ۲/ ص ۲۸۶ رقم: ۵۵۹۲) یا برخی گفته‌اند که هشتاد زن در حباله ای او بود: «محمد بن حبان و یقال إنه أحسن ثمانین امرأة» (ابن حبان ۱۳۹۵: ج ۳/ ص ۳۷۲). «أحسن المغیره بن شعبه إلى أن مات ثمانین امرأة فیهن ثلاث بنات لأبی سفیان بن حرب» (ابوالفرج اصفهانی بی‌تا: ج ۱۶/ ص ۹۶). روایات دیگر بر هشتاد و نه زن اجماع دارند. «المغیره یتزوج تسعا و ثمانین امرأة» (ابوالفرج اصفهانی بی‌تا: ج ۱۶/ ص ۹۶). یا برخی روایات شمار زنان به را عدد صد زن هم رسانده‌اند «إن المغیره أحسن مائة امرأة» (ابن الجوزی ۱۳۵۸: ج ۵/ ص ۲۴۰). حتی برخی شمار آنها را به سه صد زن نیز رسانده است. «أحسن المغیره ابن شُعبَةَ ثَلَاثِمِائَةَ امْرَأَةٍ فِي الْإِسْلَام.» (عبدالبر ۱۴۱۲: ج ۴/ ص ۱۴۴۶)

نگاه جدید به تاریخ؛ ترور یا قتل عمر بن خطاب با تکیه بر منابع اهل عامه □ ۱۱

وی بین جامعه، متهم شناخته شده است. ابن کثیر می‌گوید: او به فعل زنا دست زد که برخی گواهی داده‌اند چون در تکمیل شهود ام جمیل با مانع مواجه شد اقامه حد بر او جاری نشد اما از ولایت بصره عزل گردید مدتی بر ولایت کوفه گماشته شد «فلما شهد علیه بالزنا ولم یثبت عزله عنها وولاه الکوفة» ابن کثیر بی‌تا: ج ۸ / ص ۴۸). «المغیره یزنی وأبوبکره یشهد علیه» (ابوالفرج اصفهانی بی‌تا: ج ۱۶ ص ۱۰۳) «قال بن عبدالبر ولاء عمر البصرة فلما شهد علیه عند عمر عزله» (عسقلانی ۱۴۰۴: ج ۱۰ ص ۲۳۴) و ماجراهای شگفت فراوان او در تاریخ مشهور است فیروز فارسی کارگر مزد بگیر اوست.

ب - ابولولوء

ابولولوء فیروز فارسی، غلام مغیره بن شعبه از اسیران فارس بود. درباره او خبری روایت کرده‌اند که مبنای داوری‌ها شده است گویا وی از ستم مالیاتی به خلیفه شکایت برد اما کسی صدای آن را نشنید پس از آن در فرصت مناسب و اقدام غافلگیر کننده با ضربات شمشیر، خلیفه دوم را از پای در آورد. وی از نهاوند فارس بود. آیین نصرانی داشت. طبری (م: ۳۱۰هـ) می‌نویسد: ابولولوء نهاوندی در برخورد های فارس و روم، اسیر گردید سپس مسلمان‌ها او را اسیر کردند «کان نهاونديا فأسرته الروم أيام فارس وأسرته المسلمون» (طبری بی‌تا: ج ۲ / ص ۵۳۰). ابن جوزی (م: ۵۹۷هـ) (ابن الجوزی ۱۳۵۸: ج ۴، ص ۲۸۰) و نویری (م: ۷۳۳هـ) (نویری ۱۴۲۲: ج ۱۹، ص ۱۶۶) مانند طبری نقل کرده‌اند. اما ابن اثیر جزری (م: ۶۳۰هـ) درباره عقیده ی او می‌گوید: از اهل نهاوند... تا آخر. و او به دینی نسبت داده می‌شود که از آنجا اسیر گرفته شد. «کان من نهاوند فأسرته الروم أيام فارس وأسرته المسلمون من الروم بعد فنسب إلى حیث سبی» (شیبانی ۱۴۱۵: ج ۲ / ص ۴۱۹) ابن کثیر (م: ۷۷۴هـ) نیز روایت ابن اثیر را نقل کرد. «کان اصل أبی لؤلؤة من نهاوند فأسرته الروم أيام فارس وأسرته المسلمون بعد فنسب إلى حیث سبی» (ابوالفداء بی‌تا: ج ۷ / ص ۱۱۲)

اما مورخان در اعتقاد ابولولوء، اختلاف کرده‌اند که مجوسی، نصرانی یا مسلمان بود؟ ابن شبه (م: ۲۶۲هـ) می‌نویسد: ابولولوء، مجوسی بود. «کان أبولؤلؤة مجوسیا» (ابن شبة نمیری ۱۴۱۷:

ج ۷۵/۲ (رقم: ۱۵۶۰) ابن تیمیه (م: ۷۲۸ هـ) او را کافر گفت. «أبا لؤلؤة المجوسی الکافر الذی کان غلاماً للمغیره بن شعبه». ابن تیمیه ۱۴۰۶: ج ۱/ص ۵۰) این مطلب پس از آن است که ذهبی (م: ۷۴۸ هـ) نیز به آن اشاره کرد «عن ابن عباس قال: کان أبو لؤلؤة مجوسياً». (ذهبی ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۲۸۱) و سیوطی (م: ۹۱۱ هـ) نیز گفت که وی مجوسی بود. (سیوطی ۱۳۷۱: ج ۱/ص ۱۳۴)

اما برخی خبرها می‌گویند که وی نصرانی بود. قدیمی ترین منبع، امالی ابن سمعون (م: ۳۸۷ هـ) است. «کان أبو لؤلؤة مجوسیا ويقال کان نصرانیا» (بغدادی بی تا: ج ۱/ص ۴۹) دیگرانی نیز به عقیده نصرانی او اشاره کرده‌اند «أبو لؤلؤة غلام المغیره بن شعبه وکان نصرانیا» (دیاریکری بی تا: ج ۲/ص ۲۴۸)، (نکری ۱۴۲۱: ج ۴/ص ۹۴) (دمیری ۱۴۲۴: ج ۱/ص ۸۱). (صفدی ۱۴۲۰: ج ۲۴/ص ۷۳). نیز برخی مورخان در این باره گواهی داده‌اند که وی قبلاً در جنگ فارس با روم اسیر شده بود مسلمان‌ها در جنگ روم او را اسیر کردند. از این جهت نصرانی بود

اما درباره عقیده اسلامی او بدرالدین عینی می‌گوید: غلام مغیره بن شعبه، مدعی اسلام بود. «کان غلاماً للمغیره بن شعبه، وکان يدعی الإسلام» (عینی بی تا: ج ۸/ص ۲۲۹) محمد بن حسن شیبانی نیز می‌گوید: اگر مردی ذمی در هیئت اسلام مدعی گردد ادعای او قبول می‌شود. «فإن کان الرجل الذی مع الذمی يدعی الإسلام وعلیه سیماء المسلمین فی لباسه وهیئته صدق أنه مسلم» (حسن شیبانی بی تا: ج ۵/ص ۲۲۱۵) نیز وی دختری داشت که لؤلؤی نامیده می‌شد: طحاوی در نقل ابن حجر عسقلانی گفت: بیهقی به تعقیب حدیث آورد که عبیدالله کودک خرد سال فیروز را کشت در حالی که او مدعی اسلام بود «قال الطحاوی.... البیهقی بأن فی الحدیث أنه قتل ابنة أبي لؤلؤة صغيرة تدعی الإسلام». (عسقلانی الدارایه: ج ۲/ص ۲۶۴)

تردیدی وجود ندارد کودک در اسلام تابع پدر است. اسلام را از پدر خویش آموخته است. اما سندی می‌گوید: ابولؤلؤء بر عقیده ی ملت فارسی بود که عمر ابن خطاب هنگام مضروب شدن گفت: خدای را سپاس می‌گویم که مرگم را به دست مرد مدعی اسلام قرار نداد چون این سخن در حالت شدید درد بیان شد می‌توان گفت که سخن از شدت درد بود چنان‌که که برای رسول الله ﷺ گفته شد که درد بر او غلبه کرد.

نگاه جدید به تاریخ؛ ترور یا قتل عمر بن خطاب با تکیه بر منابع اهل عامه □ ۱۳

ابولؤلؤ چگونه به مدینه آمد؟ زهری، روایت کرد که عمر بن خطاب هیچ یکی از عجمیان را در مدینه نمی گذاشت داخل شوند مغیره بن شعبه به عمر نوشت که غلامی با آگاهی از حرفه ی نجاری، نقاشی و آهنگری نزدم است که برای مردم مدینه نفع می رساند اگر بخواهی به من اجازه دهی وی را بفرستم که عمر برایش اجازه داد.

عبدالرزاق عن معمر عن الزهري قال كان عمر بن الخطاب لا يترك أحدا من العجم يدخل المدينة فكتب المغيرة بن شعبه إلى عمر أن عندي غلاما نجارا نقاشا حدادا فيه منافع لأهل المدينة فإن رأيت أن تأذن لي أن أرسل به فعلت فأذن له (صنعاني ۱۴۰۳: ج ۵/ص ۴۷۴ رقم ۹۷۷۵)

از این رو ابولؤلؤ در مدینه با ادیان مختلف آشنایی داشت برخی علماء مانند بدرالدین عینی می گوید او مدعی اسلام بود. بسیاری می گویند دختر او مسلمان زاده بود که می توان حکم کرد: وی عقیده اسلامی داشت. و برای شناخت عوامل ترور می سزد شخصیت های متهم بررسی گردد تا در حوادث بعدی آگاهی به انگیزه های اقدام قتل خلیفه بتوان پیدا کرد.

۲: روایات ترور

درباره ترور خلیفه دوم، روایات مختلف است از تهدید در مکه تا ترور در مدینه؛ اکنون به شمار روایات پرداخته می شود

۲/۱ - تهدید در مراسم حج

برخی صحابه در مراسم حج به عمر بن خطاب سخنان تهدیدآمیزی زد که دو مورد نقل می گردد.

الف: گروهی

عمر ابن خطاب از طرف گروهی در حج، تهدید شد. برخی صحابه سال آخر خلافت عمر درباره جانشینی او مباحثی مطرح کردند. ابن حجر عسقلانی می گوید: مردم در «منا» می گفتند: اگر عمر بن خطاب بمیرد با فلانی بیعت می کنیم این هنگام در بحث جانشینی نام طلحه بن عبیدالله را می بردند «قال بعض الناس لو قد مات أمير المؤمنين أقمنا فلانا

یعنون طلحة بن عبید الله» (عسقلانی فتح بی تا: ج ۱۲/ ص ۱۴۷) گوینده این تهدید در روایت هیشمی، معین نیست بلکه گروهی از مردم چنین سخنی می‌گفتند «قال ناس من الناس لو قد مات أمير المؤمنين أقمنا فلانا یعنون طلحة بن عبید الله» (هیشمی ۱۳۰۷: ج ۶/ ص ۵). وی این سخن را شنید به گروهی مردم نسبت داد که از عرب قریش نمایندگی می‌کند. در همین باره صالحی شامی (م: ۹۴۲هـ) می‌نویسد: عمر بن خطاب بر منبر گفت: به من خبر رسید که فلانی - در روایت بلاذری گوینده سخن زبیر ابن عوام است - گفت: سوگند به خدا! اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنیم در روایت بلاذری از ابن عباس نقل کرده‌اند که او می‌گوید: ما با علی بیعت می‌کنیم.

أن عمر بن الخطاب - قال وهو على المنبر: إنه قد بلغني أن فلانا، وفي رواية البلاذري عن ابن عباس أن قائل ذلك الزبير بن العوام، قال: والله لو قد مات عمر لقد بايعت فلانا وفي رواية البلاذري عن ابن عباس: (بايعت عليا) (صالحی شامی ۱۴۱۴: ج ۱۲/ ص ۳۱۱)

برخی منابع روایت بیشتر نقل کرده می‌گوید: هنگامی که چنین خبر به عمر رسید. بر آشفت، می‌خواست با گروه اعتراض کننده در حج برخورد مناسب نماید که عبدالرحمن بن عوف او را بر حذر داشت و گفت باید آن را در مدینه بیان کنی.

أتاه رجل فقال إني سمعت فلانا يقول لو قد مات أمير المؤمنين لقد بايعت فلانا فقال عمر إني لقائم العشية في الناس فمحذوهم هؤلاء الرهط الذين يريدون أن يغتصبوا المسلمين أمرهم قال فقلت يا أمير المؤمنين إن الموسم مجمع رعا الناس وغوغائهم وأنهم الذين يغلبون على مجلسك وإني أخشى إن قلت اليوم مقالة أن يطيروا بها كل مطير ولا يعوها ولا يضعوها على مواضعها ولكن أمهل يا أمير المؤمنين حتى تقدم المدينة فإنها دار الهجرة والسنة وتخلص بالمهاجرين والأنصار فتقول ما قلت متمكنا فيعوا مقاتلك ويضعوها على مواضعها فقال عمر أما والله إن شاء الله لأقومن بها في أول مقام أقومه بالمدينة (لالكايی ۱۴۰۲: ج ۷/ ص ۱۲۸۳ رقم: ۲۴۳۶).

بدین ترتیب روایت‌های از صحابه حکایت کرده‌اند که آنها از نارضایتی نظام خلافت

نگاه جدید به تاریخ؛ ترور یا قتل عمر بن خطاب با تکیه بر منابع اهل عامه □ ۱۵

سخن می‌گفتند و شماری از صحابه در موسم حج آن را طرح کرده اند. این گفتار جمعی صحابه و برخی مردم دربارهٔ خلافت بوده است.

ب: فردی

شمار حجاج به صورت فردی برخی اعتراضات را انجام دادند و خلیفه در مراسم عرفه و منا تهدید گردید؛ جبیر ابن معطم گفت: همراه عمر بر «جبل المعرفة» شنیدیم که مردی می‌گوید: یا خلیفه! پشت سرم اعرابی از قوم لهبی گفت: این صوت از کیست؟ خداوند لهجه اش را قطع کند. سوگند بخدا! امیرالمؤمنین سال آینده هرگز بر این کوه نمی‌ایستد. راوی گفت: من او را سرزنش کردم آزارش دادم که چرا چنین سخنی می‌گوید. بعدا گفت هنگامی که در جمره با عمر رمی کردیم سنگ ریزه به عمر اصابت کرد. سر او آشکار شد مردی گفت که امیرالمؤمنین احساس کرد سوگند به خدا! بعد از این سال امیرالمؤمنین [برای حج] نمی‌ایستد. رو گردانیدم دیدم مردی لهبی [= بطنی از ازد] گفت: والله عمر بعد از این سال حج بجا نگذارد.

أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: إِنَّا لَوَاقِفُونَ مَعَ عُمَرَ عَلَى الْجَبَلِ بِعَرَفَةَ، إِذْ سَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ: يَا خَلِيفَةَ، فَقَالَ رَجُلٌ أَعْرَابِي خَلْفِي مِنْ لَهَبٍ: مَا لِهَذَا الصَّوْتِ؟ قَطَعَ اللَّهُ لَهَجَتَهُ، وَاللَّهِ لَا يَقِفُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ هَاهُنَا بَعْدَ هَذَا الْعَامِ أَبَدًا، قَالَ: فَشَتَّمْتُهُ وَأَذَيْتُهُ، قَالَ: فَلَمَّا رَمِينَا الْجَمْرَةَ مَعَ عُمَرَ، أَقْبَلْتُ حَصَاةً فَأَصَابَتْ رَأْسَهُ، فَتَّحَتَّ عِزْقًا مِنْ رَأْسِهِ، فَقَالَ رَجُلٌ: أَشَعَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، لَا وَاللَّهِ لَا يَقِفُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ هَذَا الْعَامِ هَاهُنَا أَبَدًا، فَالْتَفَتُ فَإِذَا هُوَ ذَلِكَ اللَّهَبِيُّ "، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا حَجَّ عُمَرُ بَعْدَهُ. (ازدی ۱۴۰۳: ج ۱۰/۴۰۲ رقم: ۱۹۴۹۹-۱۹۵۷۶)

روایت ابن حبان در تهدید فردی قتل عمر می‌گوید: هنگام رمی جمرات، انسانی نیز رمی جمرات می‌کرد سنگی، سر عمر را شکافت. مردی از پشت سر گفت خداوند ریش ترا قطع کند می‌بینم اما جز این که امیرالمؤمنین بزودی کشته می‌شود. همان لهبی این سخن را گفت. «بینا نحن نرمى الجمار وإذا رمى إنسان فأصاب رأس عمر فشججه فقال رجل خلفي قطع الله لحيتك ما أرى أمير المؤمنين إلا سيقتل قال جبیر فالتفت فإذا هو ذلك اللهبى» (ابن

حیان ۱۳۹۵: ج ۲ / ص ۲۳۷). در اخبار مدینه، لهبی در جمرات سخنی گفت که پیشتر در عرفات گفته بود. «فإذا هو اللهی الذی قال بعرفة ما قال.» (ابن شبة النمیری ۱۴۱۷: ج ۵۵/۲) شیبانی (م: ۲۸۷هـ) به جای مذمت، واژه ی «سب» آورد چنین می گوید: هنگام رمی جمرات به سر عمر سنگ اصابت کرد با باز شدن موی های سر او، خون سرازیر گردید. «قال فسبته وأذيته قال فلما رأیت الجمر مع عمر جاءت علی حصاة فأصابت رأسه ففتحت عرقا من رأسه فسال الدم». (ابوبکر شیبانی ۱۴۱۱: ج ۱/ص ۱۰۲) روایت ابن عساکر می گوید: خون از سر عمر بیرون زد. «فوقعت فی رأسه ففصدت عرقا من رأسه» (ابن عساکر شافعی ۱۹۹۵: ج ۴۴ / ص ۳۹۷) سمعانی (م: ۵۶۲هـ) می گوید: هنگامی که سر عمر توسط سنگ ضارب شکافته شد مردی از پشت سر صدا زد: خداوند دست او را قطع کند. نمی بینم جز این که امیرالمؤمنین بزودی کشته می شود. «فشجه فقال رجل خلفی قطع الله یده ما أری أمير المؤمنين إلا سیقتل» (سمعانی ۱۹۹۸: ج / ص ۱۴۹) از این رو مجموعه حوادث «عرفات» و «منا» از تهدیدات مهم خبر می دهد که بایستی در ترور خلیفه دوم مد نظر آید.

بررسی

تهدید خلیفه در موسم حج به گونه عملی از تهدید لفظی صوتی تا شکافتن سر وی مهم است. در اقدام ضد خلیفه پیوستگی مسئله در نظر گرفته شود و گرنه تحقیقی، به تیجه نمی رسد برآستی فردی به دفعات با صدای بلند می گوید: والله سال آینده ابداء عمر، حجی نخواهد داشت و تهدید خوفناک شنیده نشد اما جدی گرفته نشد یا روزهایی پایانی موسم حج با تهدید خشن تر در کمال ناباوری توسط سنگ ریزه خون از سرش جاری شد؟

اخبار حج در بررسی ترور، تهدید تلقی نشد حتی خلیفه از آن سخنی نگفت در این باره اشارتی نیست. روایات کنونی که صدها سال بعد از واقعه نوشته شد مبهم است؛ شگفت اینکه در اخبار اصابت سنگ به سر عمر نام گوینده و سنگ زننده مکتوم است معلوم نیست ضارب چه کسی بوده و از طرف چه نهادی مأموریت چنین اقدام را داشته است؟ هم چنین از مبهمات مراسم حج است که برابر چنین اتفاق کسی نمی گوید اقدام کنند

نگاه جدید به تاریخ؛ ترور یا قتل عمر بن خطاب با تکیه بر منابع اهل عامه □ ۱۷

ضد خلیفه چه کسی بوده است؟ گاهی گفته می‌شود: وی لهبی نام داشته در «عرفات» و «منا» نزدیک خلیفه بوده است نیز کسی عمل اقدام کننده را نکوهش نکرد که اگر سنگ به چشم خلیفه اصابت می‌کرد یا قوی تر برخورد می‌نمود عامل نابینایی خلیفه چه کسی بود آیا ممکن است ناشناخته بماند؟ پس چرا عامل شکافتن سر شناسایی نشد؟

واقعیت این است که ترور خلیفه در حج از سرّیات تاریخ اسلام است کسی به آن نپرداخته است عجیب اینکه چنین احوال برای خلیفه در کتاب‌های تراجم تفصیل ندارد درباره لهبی گفته‌اند وی سال‌های ۱۳۱ یا ۱۳۸ هجری وفات کرد که شاید او صحابه نباشد حادثه را به تأخیر انداختند تا رد خبر نهان گردد پس او چه کسی خواهد بود؟

تهدید خلیفه در حج از روایت‌های است که تردید نمی‌توان کرد چون راویان آن مورد اعتماد هستند از شگفتی‌های تاریخی واقعه این است که آن را مختصر نقل کرده‌اند.

پرسش: تهدید حج بر خلیفه مسلمین از کجا ناشی شده است این امر منشاء داخلی دارد؟ پاسخ: موضوع منشاء داخلی به مسلمین ارتباط می‌یابد و عوامل غیر اسلام، متهم نیستند. فضای حج نیز اقتضای حضور فرهنگ غیر عرب را ندارد که به خلیفه نزدیک شود و پایان حج خلیفه را اعلام کند چنین صدا نمی‌تواند از بیگانه‌های دینی فارسی باشد. پس بخش از ترور این مبحث مورد بررسی قرار داده شود و مقطع‌های برای آن قابل تصور است باید آن را در مقیاس‌های کل زمان خلافت مد نظر داشت و گرنه طرح ترور با منشاء بنام ابولؤلؤ نتیجه گمراه کننده می‌دهد که هیچگاه قناعت حاصل نمی‌شود و سرزمین منا و عرفات نیز محدوده مراقبت و محافظت شاخه می‌شود.

همچنین قضیه از امور داخلی مسلمین بوده با قریش هماهنگ باشد از طرفی بخشی از مجموعه با خلافت هم‌منظری دارند که همین امر، موضوع را به امر داخلی مسلمین ارتباط می‌دهد. نیز چرا برابر عوامل تهدید اقدامی تأدیبی روی دست گرفته نشد و علل تهدید پیگیری نگردید حتی مورخان بدان نپرداخته‌اند رمز آلود از کنار واقعه تروریستی، عبور کرده‌اند؟.

اولین پرسش، این است که مأموران خلیفه، چرا به محافظت خلیفه نپرداخته‌اند آنها کجا بوده‌اند که با ورود به موقع تهدید را شناسایی می‌کردند تا خطرات دور می‌شد؟ به علاوه

همراهان امنیتی بازخواست نشده بی مسوولیت شناخته شدند. چرا مسلمانان همراهی نکردند تهدیدات را جدی نگرفتند؟

این مسئله خصوصیت داخلی تهدید را می‌رساند که موسم حج گذرگاه اعمال تروریستی ادیان دیگر نیست اما چگونه گروهی به اقدامی دست زدند که خلافت را زیر سوال بردند تا حد ترور در نقش خطر ظاهر شدند.

عوامل ضربت از عواقب اقدامات خویش، آگاه‌اند می‌دانند در صورت ناکامی پشت گرمی دارند و پرونده پیگیری نمی‌شود گویا در صورت خنثی شدن طرح، خطری نیست در همین باره اگر حوادث گذشته پیگیری شود در مخالفت با خلافت پیشتر گفته بود: بنی هاشم! با ما همراه باشید تا مدینه را از سواره و پیاده پرکنم.

از طرف دیگر، درک ترور خلیفه دوم برای برخی سنگین تمام می‌شود این امر بدان سبب است که بحث تهدید خلافت برای محدثان بنی امیه، خوش آیند نیست به همین سبب بیان چنین وقایع، بیش از اینکه سرگذشت عبرت انگیز تاریخی باشد برای حادثه نویس‌های آینده، فایده ندارد حتی پرداختن به مبحث ترور خلیفه در حج، اعتقاداتی را نیز با پرسش‌ها مواجه می‌سازد از این رو روایت‌های تهدید عرفات و منا امکان تحقیق را برای بسیاری ناممکن کرده به این سبب مبهم می‌ماند.

بعلاوهٔ ع، حساسیت روایی و حدیثی را در نظر داشت که پس از قرن‌ها برابر تهدید خلافت چگونه به بازیابی جدید پرداخت؟ در حالی که سکوت برابر آن از هنجارهای مقبول دیروزی، امروزی و کنونی تلقی می‌شود!.

شناسایی تهدید خلیفه در حج که سال آینده به حج نخواهد آمد پایان حضور او از صحنه نیست پیام قریشی مکی است که واقعه با قطعیت سوگند الهی همراه است پس نباید در مدینه آن را از نظر دور نمود.

۲/۲. تهدید کعب الاحبار در مدینه

مدینه برای خلیفه نیز نا امن بود برخی تابعان مانند کعب الاحبار اعلام کرد که خلیفه در مدینه

نگاه جدید به تاریخ؛ ترور یا قتل عمر بن خطاب با تکیه بر منابع اهل عامه □ ۱۹

تهدید شد؛ ابن شَبّه (م: ۲۶۲هـ) می گوید: عمر پس از حج به مدینه آمد کعب الاحبار برایش گفت: یا امیرالمؤمنین! وصیت کن که خواهی مرد. عمر گفت: یا کعب! چگونه می دانی؟ گفت: در کتاب الله تعالی دیدیم. عمر گفت: ترا به خدا سوگند می دهم! آیا در کتاب خدا نام و نسب عمر بن خطاب را یافته ای؟ گفت: نه. لکن صفات، سیره، عمل و زمان تو را یافته ام.

لما قدم عمر رضی الله عنه من مكة فی آخر حجة حجها أتاه کعب فقال یا أمیر المؤمنین "إعهد! فإنک میت فی عامک. قال عمر رضی الله عنه: وما یدریک یا کعب؟ قال: وجدته فی کتاب الله. قال: أنشدک الله یا کعب! هل وجدتنی باسمی ونسبی عمر بن الخطاب؟ قال: اللهم لا ولكنی وجدت صفتک وسیرتک وعملک وزمانک. (ابن شبة النمیری ۱۴۱۷: ج ۲/۶۳)

نیز آجری (م: ۳۶۰هـ) می گوید: پس از آنکه کعب الاحبار به عمر گفت سه روز از زندگی تو باقی است ... برایش گفت که عمر تو فانی شد. کعب گفت که عمر عوارضی ناشی از ناراحتی پیری را احساس نمی کرد. هنگامی که صبح شد کعب الاحبار برایش گفت یا امیرالمؤمنین! یک روز از میعاد تو گذشت دو روز مانده است. هنگامی که صبح روز بعد آمد برایش گفت که دو روز رفت یک روز و شب ماند.

کعب الأحبار فقال له: یا أمیر المؤمنین اعهد فإنک میت فی ثلاثة أيام قال: وما یدریک؟ قال: أجده فی کتاب الله عز وجل: التوراة، قال عمر: آله إنک تجد عمر بن الخطاب فی التوراة؟ قال: اللهم لا، ولكن أجد صفتک وحلیتک، وأنه قد فنی أجلك. قال: وعمر لا یحس وجعا ولا ألما، قال: فلما کان الغد جاءه کعب فقال: یا أمیر المؤمنین ذهب یوم وبقی یومان، قال: ثم جاءه الغد فقال: یا أمیر المؤمنین ذهب یومان وبقی یوم وليلة (آجری ۱۴۲۰: ج ۴/ص ۱۹۲۵).

کتاب های حدیثی دیگر نیز با همین کیفیت روایت تهدید را نقل کرده اند. هم چنین کتاب های مانند طبری و غیره آن را به همین شیوه نقل نموده اند. (طبری بی تا: ج ۲/ص ۵۵۹)

بررسی

تهدید شدن خلیفه در مرکز خلافت تعجب انگیز است چگونه تازه مسلمان یهودی مانند کعب

الاحبار به آسانی از پایان روزهای زندگی خلیفه خبر می‌دهد: اما عمر واکنش نشان نمی‌داد یا نشان داد اما تاریخ آن را ثبت نکرد یا عمر نمی‌توانست مقابل تهدید بایستد و از وقوع حادثه، ممانعت کند یا شرائط مساعد نبود؟

طبق منابع خلافت، مردم می‌دانند که محیط زندگی خلیفه دوم با تهدید مواجه نیست یا سخن از وقوع قطعی رویدادی در سطح قتل خلیفه، تصور نمی‌شود گویا اوضاع عادی است یا کسی نمی‌داند کعب الاحبار فلسطینی ساکن مدینه با نیت خاص پس از اظهار اسلام طرحی را روی دست گرفته است که نشان می‌دهد رأس قدرت اسلام روزهای آخر زندگی اش را سپری می‌کند فقط اوست که عمر را مطلع می‌کند حوادث آینده هم به گونه پیش می‌رود که مسیر انحرافی ندارد همان گونه جریان دارد که او پیش بینی کرد؟.

درباره این واقعیت تاریخی کسی نمی‌تواند سخن گوید. چرا؟ گویا تهدید واقعی نزد خلافت اهمیت ندارد که در مدینه گروه محافظ تشکیل دهند و حقیقت را از کعب الاحبار بپرسند: بر چه دیدگاهی سه روز پی هم هشدار داده می‌گویی تنها از «عمر» تو یک روز ماند؟ این اطلاعات را از کجا بدست آورده ایی بایستی با آن مجموعه همکار باشی یا از رازهای مخفی، آگاهی دقیق داری پس شما متهم هستی ...

معمولا در ماجراهای قتل و مانند آن، روندهای دقیق پیگیری سریعا به عامل پشت صحنه می‌پردازند یا ابزارهای مرتبط با اقدامات را بررسی می‌کنند چون خبر تهدید کعب الاحبار پیچیده است اما روایت ها بدون بازپرسی رها شده است؟

پیگیری موضوع در قتل خلیفه دوم اهمیت چند برابر دارد که مسلمان‌ها و آینده‌ها از عثمان بن عفان انتظار دارند برابر پرسش‌های تاریخ شفاف مواجه شود عثمان بن عفان ولی «دم» خلیفه دوم است اما روشن نشد که خلافت برای شناسایی عوامل ترور خلیفه، اقدامی کرده باشد اساسا خلافت به دنبال پیگیری ماجرای قتل خلیفه، وقت صرف نکرد از این رو عامل یا عوامل فاجعه در پرده ماند و شناسایی نگردید تا کنون نیز واقعیت پرونده، مسکوت است تاریخ واقعه با پدیده چند وجهی ابهام مواجه است که حقیقتی چنین مهم روشن نشد کعب الاحبار بعد از تهدیدهای عملی در مدینه نماند آن جا را به سرعت ترک کرد و ساکن دائمی شام گردید.

نگاه جدید به تاریخ؛ ترور یا قتل عمر بن خطاب با تکیه بر منابع اهل عامه □ ۲۱

راز واقعیت ترور چه بود؟ خبر تهدید مرتبط با حذف خلیفه چه نقشی در علت یابی داشته است آیا دو قضیه رها شده ای تهدید در مکه که گفته شد: والله امیرالمؤمنین تا سال آینده ابدا به حج نخواهد آمد با اجرای تهدید مدینه که می گوید: از پایان یافتن زندگی عمر تو یک روز مانده است ... دو موضوع با دیگری ارتباط دارد؟

۳/۲- تهدید ابولوء لوء

یکی از تهدیدهای که گفته می شود خلیفه آن را احساس کرد از طرف فیروز فارسی بود. این تهدید نسبت به موارد قبلی ماهیت متفاوت دارد زیرا این تهدید از طرف ضارب ابراز نگردید بلکه دیدگاه مضروب بود که از کلام گوینده استنباط کرد. اکنون همین ادعای تهدید، مورد استناد است و از مجموع تهدیدها تنها این خبر حکایت می شود که خلیفه گفت: این مرد مرا تهدید کرد. (الآجری (م: ۳۶۰هـ) روایت می کند: روزی عمر بن خطاب در بازار گردش می کرد که چشم ابولوء لوء به عمر افتاد فیروز فارسی برایش گفت: یا امیرالمؤمنین! مغیره بن شعبه مرا می آزارد خراج سنگینی بر من بسته است. عمر گفت: چه اندازه؟ گفت: روزی دو درهم. گفت: چه کاری داری؟ گفت: نجاری، نقاشی و حدادی. عمر گفت: خراج مشاغل تو اندک است اما خبر شده ام که می گویی اگر بخوایم می توانم آسیابی سازم که باد آن را حرکت دهد؟ گفت: بلی! عمر گفت برای من بساز! ابولوء لوء گفت اگر سالم ماندم بشما آسیابی بسازم که درباره ی آن مردم شرق و غرب سخن گویند.

خرج عمر ابن الخطاب رضی الله عنه یوما یطوف فی السوق فلقیه أبو لؤلؤة غلام المغیره بن شعبه - وکان نصرانیا - فقال: یا امیر المؤمنین أعذنی علی المغیره بن شعبه فإن علی خراجا کثیرا، قال: فکم خراجک؟ قال: درهمان فی کل یوم، قال: وأی شیء صناعتک؟ قال: نجارا، نقاشا، حدادا، قال: ما أری خراجک بکثیر علی ما تصنع من الأعمال، ثم لقد بلغنی أنك تقول: لو أردت أن أعمل ریحی تطحن بالریح فعلت، قال: نعم، قال: فاعمل لی ریحی، قال: لئن سلمت لأعملن لك ریحی یتحدث بها من بالمشرق والمغرب. (آجری ۱۴۲۰: ج ۴ / ص ۱۹۲۵)

به گفته ی عبدالکریم شبیبانی (م: ۶۳۰هـ) عمر گفت: این عبد مرا تهدید کرد. «فقال عمر

لقد أوعدني العبد الآن» (الشیبانی ۱۴۱۵: ج ۲/ص ۴۴۶). ابن سعد می نویسد: مغیره در ماه صد درهم بر ابولؤلؤء وضع کرد که روزانه بیشتر از سه درهم می شود. «

ضرب علیه المغیره مائة درهم كل شهر فجاء إلى عمر يشتكى إليه شدة الخراج فقال له عمر ماذا تحسن من العمل فذكر له الأعمال التي يحسن فقال له عمر ما خراجك بكثير في كنه عملك فانصرف ساخطا يتذمر فلبث عمر ليالي ثم إن العبد مر به فدعاه فقال له ألم أحدث أنك تقول لو أشاء لصنعت رحي تطحن بالريح فالتفت العبد ساخطا عابسا إلى عمر ومع عمر رهط فقال لأصنعن لك رحي يتحدث بها الناس فلما ولي العبد أقبل عمر على الرهط الذين معه فقال لهم أوعدني العبد». (ابن سعد بی تا: ج ۳. ص ۳۴۵)

ابن تیمیه می گوید: مالیات روزانه او چهار درهم بود. «علیه خراج للمغیره كل يوم أربعة دراهم (ابن تیمیه ۱۴۰۶: ج ۶/ص ۳۷۱)

روایت های دیگر می گوید: هنگامی که غلام رفت عمر به اصحابش گفت این عبد اکنون مرا تهدید کرد. «فلما ولی قال عمر لأصحابه: أوعدني العبد آنفأ». (ذهبی ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۲۷۷) (سیوطی ۱۳۷۱: ج ۱/ص ۱۳۳). (هیثمی ۱۴۱۷: ج ۱/ص ۳۰۵). در برخی گزارش ها گروهی با عمر بودند اما برخی دیگر تصریح می کنند که عمر به اصحابش رو کرد و گفت ... معلوم است که کمیت اصحاب تفاوت دارد مگر مراد از گروه همان اصحاب باشد.

بررسی

عمر بن خطاب در مواجهه با ابولؤلؤء به اصحابش خطاب کرد و گفت: این عبد فارسی مرا تهدید کرد. سوال مهمی مطرح می شود که خلیفه طی یک سال اخیر سه تهدید شد که درباره مرگش سخن رفت ولی هیچ کدام موارد را تهدید احساس نکرد خلیفه دوم دوبار در مکه یک بار در مدینه در معرض ترور فزیکتی قرار گرفت که صحنه های شدید جرح پدید آمد ولی برای خلیفه احساس تهدید دست نداد در جمرات، سنگ زده شد سرش شکافت اما نگفت: مرا کسی تهدید کرد هم چنین در شمارش معکوس کعب الاحبار روزهای پایان زندگی خویش را آرام سپری کرد ولی احساس نکرد که او در آستانه تهدید واقعی قرار دارد.

نگاه جدید به تاریخ؛ ترور یا قتل عمر بن خطاب با تکیه بر منابع اهل عامه □ ۲۳

برابر غریبه فارسی، ماجرا متفاوت است یا ضارب فارسی در مدینه حمایت اسلامی ندارد از پیش مجرم شناخته شده است به واقع می توان گفت که اگر تنها گروهی که نمی تواند اقدامی در ترور انجام دهند موالیان تضمین شده صحابه اند ولی از فحوای کلام «عبد» فارسی احساس خطر کرد؟

در واقعیت قضیه جمله ترکیبی عبد پاسخ داده شود بین ابولوء و کعب الاحبار چه ارتباطی است که پیش گویی دقیق کعب و نقشه او بدون مانع اجرایی می شود؟ چگونه است که از نقشه، کعب الاحبار و ابولوء آگاهی دارد اما از طرح، مغیره بن شعبه کسی اطلاع ندارد یا چگونه از صاحب صدا عرفات یا ضارب منا آگاه نیست؟ پس سوگندهای جلاله آنها در بشارت نابودی خلیفه با حالت احرام چگونه توجیه می شود؟ آیا مجموع وقایع میدانی را می توان کنار گذاشت تنها به عامل اجرایی قضیه به انگیزه تخفیف مالیات برای قاتل بسنده کرد؟

قتل خلیفه باروایت فارسی یا روایت قریشی؟

تقریباً منابع مهم اخبار آن روز می گویند که عمر ابن خطاب بدست فیروز فارسی در مسجد کشته شد این قتل در صحیح بخاری کتاب فضایل الصحابه باب قصه بیعت و اتفاق برعثمان و ذکر قتل عمر بن خطاب آمده است اکنون برگردان فارسی از ترجمه فارسی صحیح بخاری - عبدالعلی احراری جلد ۴ ص ۲۵۴. چاپ اول ۱۳۸۸ انتشارات تربت جام شیخ الاسلام. خراسان ایران نقل می گردد.

.... عمرو بن میمون گفت: در صف نماز ایستاده بودم میان من و عمر جز ابن عباس کسی نبود در آن بامداد که وی را زخم رسید و چنان بود که هرگاه وی بین صفوف می گذشت می گفت: صفوف را راست کنید و چون در صف نماز گزاران فاصله و گشادی نمی دید به امامت پیش می شد و تکبیر می گفت و عمر بسا اوقات سوره یوسف یا نحل یا چنین سوره ها را در رکعت اول قرائت می کرد تا آنکه مردم جمع می شدند به محض اینکه تکبیر گفت از وی شنیدم که می گفت: مرا کشت یا مرا سگ خورد - هنگامی که او را زخم زد آن کافر عجمی با کارد دو رو به سرعت (از میان صفوف) می گذشت و راست و چپ مردم را زخم می زد تا آن که سیزده نفر را زخم زد

که هفت نفر آنها مرد و چون مردی از مسلمانان وی را دید کلاهی گشاد بر سرش افگند چون آن کافر عجمی پنداشت که گرفته شده است گلوی خود را برید، عمر دست عبدالرحمن بن عوف را گرفت و او را به (امامت) پیش کرد و هرکس که در کنار عمر ایستاده بود همانا دید هر آنچه من دیدم ولی کسانی که پیرامون مسجد بودند نمی دانستند که چه واقع شده است به جز آن که آواز عمر را گم کرده بودند و می گفتند: سبحان الله سبحان الله عبدالرحمن بن عوف نماز کوتاه خواند و چون از نماز برگشتند. عمر گفت: ای ابن عباس بین که مرا کی ضربه زده است ابن عباس اندکی در میان مردم گشت سپس آمد و گفت: غلام مغیره! عمر گفت: همان هنر پیشه؟ گفت: آری. عمر گفت: او را به معروف امر کردم (به وی ستم نکردم) خدای را سپاس که مرا بدست مردی که ادعای اسلام می کند نکشت همان تو (ابن عباس) و پدر تو دوست می داشتید که کافران عجمی (مجوسی) در مدینه بسیار شوند (راوی می گوید) عباس بیشترین غلامان (عجمی) را داشت. ابن عباس گفت: اگر خواهی بکشم. یعنی اگر خواهی این غلامان را می کشیم. عمر گفت: سخن ناراست گفتی (که آنان را می کشیم) پس از آن که به زبان شما سخن گفتند و به قبله شما نماز گزارند و حج شما را ادا کردند (چگونه می توانید بکشید)

حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَبْلَ أَنْ يَصَابَ بِأَيَّامِ الْمَدِينَةِ، وَقَفَ عَلَى حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ وَعُثْمَانَ بْنِ حُثَيْفٍ قَالَ: كَيْفَ فَعَلْتُمَا، أَتَخَافَانِ أَنْ تَكُونَا قَدْ حَمَلْتُمَا الْأَرْضَ مَا لَا تُطِيقُ؟ قَالَا: حَمَلْنَاهَا أَمْرًا هِيَ لَهُ مُطِيقَةٌ، مَا فِيهَا كَبِيرٌ فَضَلَّ. قَالَ: انظُرَا أَنْ تَكُونَا حَمَلْتُمَا الْأَرْضَ مَا لَا تُطِيقُ، قَالَ: قَالَا: لَا، فَقَالَ عُمَرُ: لَئِنْ سَلَّمَنِي اللَّهُ، لَأَدْعَنَّ أَرَامِلَ أَهْلِ الْعِرَاقِ لَا يَحْتَجْنَ إِلَى رَجُلٍ بَعْدِي أَبَدًا، قَالَ: فَمَا أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا رَابِعَةٌ [١٦/٥] حَتَّى أُصِيبَ، قَالَ: إِنِّي لَقَائِمٌ مَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ غَدَاةً أُصِيبَ، وَكَانَ إِذَا مَرَّ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ قَالَ: اسْتَوُوا، حَتَّى إِذَا لَمْ يَرَفِيهِنَّ خَلَلًا تَقَدَّمَ فَكَبَّرَ، وَرُبَّمَا قَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ أَوْ النَّحْلَ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى حَتَّى يَجْتَمِعَ النَّاسُ، فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ كَبَّرَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: فَتَلَّنِي أَوْ أَكَلَّنِي الْكَلْبُ، حِينَ طَعَنَهُ، فَطَارَ الْعِلْجُ بِسَكِّينٍ ذَاتِ طَرْفَيْنِ، لَا يَمُرُّ عَلَى أَحَدٍ

يَمِينًا وَلَا شِمَالًا إِلَّا طَعَنَهُ، حَتَّى طَعَنَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا، مَاتَ مِنْهُمْ سَبْعَةٌ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ طَرَحَ عَلَيْهِ بُرْنُسًا، فَلَمَّا ظَنَّ الْعِلْجُ أَنَّهُ مَأْخُوذٌ نَحَرَ نَفْسَهُ، وَتَنَاوَلَ عُمَرُ يَدَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فَقَدَّمَهُ، فَمَنْ يَلِي عُمَرَ فَقَدْ رَأَى الَّذِي أَرَى، وَأَمَّا نَوَاحِي الْمَسْجِدِ فَإِنَّهُمْ لَا يَدْرُونَ، غَيْرَ أَنَّهُمْ قَدْ فَقَدُوا صَوْتَ عُمَرَ، وَهُمْ يَقُولُونَ: سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ، فَصَلَّى بِهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ صَلَاةً خَفِيْفَةً، فَلَمَّا انْصَرَفُوا قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسِ، انْظُرْ مَنْ قَتَلَنِي، فَجَالَ سَاعَةً ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ: غَلَامٌ الْمُغِيرَةَ، قَالَ: الصَّنْعُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قَاتَلَهُ اللَّهُ، لَقَدْ أَمَرْتُ بِهِ مَعْرُوفًا، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ مِيتَتِي بِيَدِ رَجُلٍ يَدْعِي الْإِسْلَامَ، قَدْ كُنْتُ أَنْتَ وَأَبُوكَ تُحِبَّانِ أَنْ تَكْثُرَ الْعُلُوجُ بِالْمَدِينَةِ، وَكَانَ أَكْثَرَهُمْ رَقِيْقًا، فَقَالَ: إِنْ شِئْتَ فَعَلْتُ، أَيْ: إِنْ شِئْتَ قَتَلْنَا؟ قَالَ: كَذَبْتُ، بَعْدَمَا تَكَلَّمُوا بِلِسَانِكُمْ، وَصَلَّوْا قِبَلَتِكُمْ، وَحَجَّوْا حَجَّكُمْ. (بخاری، بی تا: ج ۹/ ص ۱۵ رقم: ۳۷۰۰)

بررسی

در روایت قتل خلیفه دوم بوسیله ابولؤلؤ به نکته مهمی پرداخته نمی شود و آن این است که آیا ابولؤلؤ در صف نماز قرار داشت یا خارج از نماز؟ روایت روشن نیست. این سوال مطرح است اگر کسی بر دین غیراسلامی باشد چگونه جرئت می کند که در مسجد مسلمین درآید و در صف نماز قرار گیرد؟ آیا قریش در این طرح، نقشی ندارند؟

پاسخ از خبر رسمی ترور خلیفه بدست نمی آید و منابع دیگر نیز در این باره توضیح نمی دهد گاهی درگزارش ها می گویند: هنگام ضربت، خلیفه ضارب را تشخیص داد. برخی می گویند که تشخیص نداد. در نقل موجود، قاتل، دین اسلامی نداشت که خلیفه گفت؛ خدای را سپاس می گویم که مرگم بدست مدعی دین اسلام واقع نشد. اما به طور قطع می توان ادعا کرد که از اقدام ترور خلیفه کسانی اطلاع داشته اند که مسلمان بوده در جمع قریش مورد اعتماداند. چنان که بیان شد مانند کعب الاحبار و برخی دیگر؛

**** نکته: چرا در اقدام ترور، از مغیره بن شعبه نشانی وجود ندارد در حالی که او ضامن قاتل بود و واسطه شد که عمر اجازه دهد در مدینه ساکن گردد اما شگفت از هنگام ترور که

گویا خلیفه می‌ترسد از مغیره بن شعبه نام ببرد نام دیگرانی مانند عباس و ابن عباس در خطاب مهم شماتت می‌گردد گویا پدر و پسر نزدیک است متهم شوند آنها بازخواست گردیدند برای شان گفته شد: شما پدر و پسر همواره دوست داشته اید که فارس‌ها در مدینه باشند صد البته این روایت تاریخی هم از معماهای ناگشوده است که ابن عباس صرفاً با داشتن غلام فارسی چرا به جای مغیره مغضوب شد آیا عباس و ابن عباس در مدینه ابولوء را شفاعت کرده بودند که اکنون در مظران اتهام باشند یا مغیره بن شعبه آنها را با اجازه خلیفه در مدینه ساکن کرده بود؟ اما چرا درباره مغیره بن شعبه سخنی به میان نمی‌آید که او چنین عجمی را در حمایت داشته است؟.

و از طرفی ماجرا به یک خطاب لفظی برای ابن عباس ختم نمی‌شود گویا او چنان تحت سوء ظن ترور ابولوء قرار می‌گیرد که نزدیک است اعتراف کند. فارسی‌هایی را داشته است و داشتن شمار فارسی در مدینه می‌تواند بخشی از تهمت ترور خلیفه باشد که نشان می‌دهد محب فارسها در مدینه به واقعه ترور دست دارند ابن عباس در دفاع غیرقابل مسموع و رقت انگیزی می‌گوید بلی یا خلیفه! اگر شما دوست دارید بردگانم را نابود کنم آنها را می‌کشم؟

عمر بن خطاب ابن عباس صحابی را تکذیب کرد و گفت: کشتن آنها درست نیست و ابن عباس را از کشتن اسیران بی‌گناه انصراف داد. آیا ابن عباس برای خوشنودی خلیفه می‌خواست شماری از بردگان بی‌گناه را به قتل برساند یا نمی‌خواست بکشد برای تشفی خلیفه چنین گفت؟ پاسخ، مشکل است. اما آنچه تاریخ می‌گوید این است: هنگامی که ابن عباس خواست به خاطر هواخواهی عمر، بردگان خویش را بکشد عمر سخن قبلی خویش را پس گرفت از کشتن بردگان او را ممانعت کرد و گفت: نباید آنها را بکشید زیرا اسیران و بردگان تان نماز شما را می‌خواند همانند شما حج بجا می‌آورد. این امر نشان می‌دهد که بردگان عجمی ابن عباس مسلمان‌های غیر متهم هستند. اما بین اسیران جنگی فارس چگونه یک نفر عقیده غیراسلامی داشته است به استناد قول خلیفه که گفت: مرگ من بدست مدعی اسلام واقع نشد چه معنا دارد؟.

رسول الله ﷺ در آخرین روزهای حیات، دستور داد که هیچ مشرکی در حجاز اجازه سکونت ندارد اما چرا عمر یک غیر مسلمانی را به خواست مغیره بن شعبه علی‌الرغم ممانعت رسول الله ﷺ اجازه داد تا در مدینه ساکن باشد؟

خلفیه دوم در حالی که از درد خنجر می‌نالید نمی‌توانست آبی بنوشد آیا می‌توان گفت سخنان او منسجم به نظر می‌رسد آیا کلام او در روایت قتل خودش بی‌تناقض است؟ آیا بر گفته ای او می‌توان اعتماد کرد که قاتل او فرد غیر متدین به دین اسلام هست؟ آیا می‌توان احتمال داد که وی چنین گفته‌ها را بر اثر شدت غلبه درد اظهار کرده باشد بویژه عتاب او بر ابن عباس که بسیار شگفت‌انگیز نیز هست جای که بایستی مغیره بن شعبه نکوهش شود ابن عباس بازجویی می‌گردد؟.

ارتباط ضارب با صحابه مدنی

ابولؤلؤء ضارب از طریق مغیره بن شعبه با قریش اتصال می‌یافت وی برده اسیری است که دیگری ضامن او است اکنون در کار او مشکلی افتاده است که گویا برای تخفیف مالیات به چنین اقدامی دست زده است به عبارت دیگر آیا فرد غریب فارسی که زندگی او در تضمین دیگری معنای می‌یابد ناگهان به هوای انتقام قومی کسی را می‌کشد که پس از او خود نیز بدون کمترین تردید کشته می‌شود آیا چنین است؟ یا صورت دیگری نیز برای واقعه، متصور است که وی تنها نیست بخشی از تصمیمی شناخته می‌شود که دیگرانی چون مغیره بن شعبه، کعب الاحبار، قریش و غیره نقشه اصلی را ترتیب داده اند؟

برای دست یابی به پاسخ روشن تر بایستی احوال مغیره بن شعبه در نظر گرفته شود که وی هوادار شدید اموی بود ثقفی‌ها عموماً اموی بودند جز مختار ثقفی؛ وی در خلافت‌ها مورد توجه بود ولایت‌های بصره و کوفه و رهبری لشکرها را به عهده داشت. او به ابتکارات حیرت‌آور شهرت دارد معاویه روزهای آخر زندگی خویش متحیر بود که چگونه خلافت را در بیت اموی ابقاء کند مغیره بن شعبه پیشنهاد داد که از طرف بزرگان امت درخواست شود تا فرد مطمئنی، چون یزید بن معاویه به جانشینی انتخاب شود و پیش از وفات بایستی مقام آن را تثبیت کنید. معاویه به راهنمایی مغیره یزید را به ولایت عهدی معرفی کرد.

مغیره بن شعبه خدمات فراوانی، برای بنی امیه انجام داد که مغیره بدون جلب توجه، توانست با همدستی بزرگان اموی به حذف دو خلیفه موفق شود که طراح نقشه است اما مغیره

به گونه‌ی در تاریخ دارای جایگاه رفیع است که هیچ کسی قادر نیست ارباب فیروز را مورد اتهام سوء نیت قرار دهد.

آیا اقدام ترور رئیس خلافت اسلامی که از بیت مغیره آغاز می‌یابد خیالات برده‌خانگی است؟ یا موضوع از نگاه دیگر نگریسته شود که چگونه خلیفه دوم تهدید را از جانب کلام فیروز احساس کرد اما از جانب مغیره که خلیفه آبروی او را در عزل از ولایت بصره در ماجرای «ام جمیل» برد اما واکنش مغیره را احساس نمود و آن را به حساب نیاورد. نیز در تاریخ جزئیات بیشتری ثابت است که مغیره حتی تا مرز گواهی سه شاهد به دادگاه پیش آمد که این سرافکنندگی می‌تواند از طرفی مغیره بی‌پاسخ نماند خاصه که او در محاسبات دریافته است حاکمیت فردا از بنی امیه است تا می‌تواند برای این حزب خیر برساند و در فرصت مناسب، نتایج زحمات را برگرد. مغیره صاحب اندیشه نافع برای خویش هست او می‌تواند به بخش امیال خود از طریق غریبه‌پارسی برسد چنان که خلیفه دوم نیز از طریق فارسی دیگر به نام سالم استخری آگاهی یافت که انصار در سقیفه اجماع کرده‌اند عمر بن خطاب گفت اگر سالم زنده بودی او را به خلافت می‌گذاختم. اکنون زمان برخورد های خونین به عاملیت فارس ها به صحنه اجتماع کشیده شده است البته سلمان فارسی از گذشته نگاه اهل بیتی به دین اسلام داشت که مشهور است اما ابالوئ لوء در تقسیم کاری به جناح ضد عدوی و حمایت بخش اموی قریشی شناخته شده است که سرانجام نقش این فارسی هوادار بنی امیه به نابودی خلیفه منتهی شد که هنگام دستگیری هیچ عربی از این ترور زیان ندیدند اما بنی امیه یک قدم به بازگشت قطعی قدرت به قوم خویش امیدوار گشتند.

علایلی از دانشمندان معاصر اهل سنت می‌گوید: هنگامی که مغیره بن شعبه را می‌شناسیم ارادت و ارتباط شدید به بیت اموی دارد با غیر بیت اموی رفتارش منافقانه است و روابط عموم ثقفی ها با اموی ها بسیار استوار است نیز زمانی که بشناسیم که ابولوء لوء غلام مغیره بن شعبه است می‌شناسیم که آنجا حزب اموی بر سراقندار است مغیره برای او کار می‌کند با توجه به مباحث گذشته و از مجموع قصه‌های سابق و پیوند بین آنها نتیجه طبیعی بدست می‌آید که قصه از چه قرار است!

از همین جا برای ما روشن می‌شود که ترور عمر بن خطاب هرگز اندیشه فارسی نبوده است همانا نتیجه طراحی اموی است اگر چنین نتیجه صحیح نباشد مغیره اجتهاد می‌کند که ابو لوء لوء فارسی را در مدینه ساکن نماید با این که می‌داند عمر منع کرد که فارسی در مدینه باشد با این بیان برای ما روشن می‌شود که قاتل عمر بن خطاب غلام مغیره بن شعیه اموی الرای و الهوی بوده است .

وإذا عرفنا ان المغيرة بن شعبة كان اشد ما يكون اخلاصاً لهذا البيت الاموي و تعلقاً به و نفاقاً على غيره- وعلايق الثقفيين بيني اميه وطيدة - و عرفنا أن أبا لوء لوء كان غلاماً للمغيرة بن شعبة و عرفنا أن هناك حزباً امويّاً يعمل له المغيرة، خرجت لنا قصة المترتبة الحلقات، المتواليه الوقائع على نسق طبيعي واضح ؛ و من ثم يظهر أن الاغتيال عمر لم يكن بفكرة فارسية ابدأ، وإنما كان وليد فكرة موضعية خالصة، اموية بحتة، و اذا لم يكن هذا التقدير صحيحاً فلماذا اجتهد المغيرة بادخال هذه الفارسي المدينة مع علمه بمنع عمر من ذلك؟ و بماذا نفسّر في ان يكون قاتل عمر هو غلام المغيرة الذي كان امويّ الرّاي و الهوى. (علايلي ۱۴۱۵: ص ۱۲۷).

بدین ترتیب در قتل خلیفه دوم با توجه به روایات تاریخی و قراین و موجود و نیت حزب بنی امیه و تهدیدات مکرر خلیفه روشن می‌شود که روایت ترور خلیفه دوم کار شخصی نبوده است بلکه نیت جمعی و گروهی بخشی از قریش بوده است که به این موضوع برخی علما مانند علایلی نیز پرداخته است .

نتیجه

یافته ی زیر از بررسی تحقیق ترور خلیفه دوم بدست آمد:

یک - قتل خلفه دوم به روایت رسمی انگیزه مهاجم منحصر نیست بلکه طراحی آن، محصول همدستی رجالی از قریش است که هرکدام آن در موارد مختلف، تهدیدهای را به گوش خلافت رسانیده بودند و چون حکایت این قضیه مخالف نگاه تثبیت شده و برخی اصول ثابت است عوامل طراحی نقشه با کتمان روایات دخیل در موضوع، غائب قرار داده شده است.

۳۰ □ دوفصلنامه علمی-تخصصی مطالعات علوم حدیث، سال سیزدهم، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دو - با بررسی روایات کشتن خلیفه دوم، تفاهم مشترک رجال قریش با قبیله ثقیف و یهودیانی چون کعب الاحبار فلسطینی انجام گرفته است نه اینکه انگیزه دست مزد مالی یا عقده قومی ضارب، دخالت داشته باشد.

کتابنامه

- آجرى، أبى بكر محمد بن الحسين، الشريعة، عبد الله بن عمر بن سليمان الدميحي، الرياض / السعودية، دار الوطن، الثانية، ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م.
- بن الجوزى، عبدالرحمن بن على بن محمد، المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم، بيروت، دار صادر، الأولى، ۱۳۵۸.
- ابن تيميه، أحمد بن عبد الحلیم بن تيمية الحرانى أبو العباس، منهاج السنة النبوية، محمد رشاد سالم، مؤسسة قرطبة، الأولى، ۱۴۰۶.
- ابن حبان، محمد بستى أبوحاتم التميمى، الثقات، السيد شرف الدين أحمد، بی جا، دار الفكر، الأولى، ۱۳۹۵ -
- ابن سعد، محمد، بن منيع أبو عبد الله البصرى الزهرى، الطبقات الكبرى، بيروت، دار صادر، بی تا.
- ابن شبة النميرى، أبوزيد عمر، تاريخ المدينة المنورة، على محمد دندل وياسين سعد الدين بيان، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م
- ابن عساکر شافعى، بى القاسم على بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، محب الدين أبى سعيد عمر بن غرامة العمري، بيروت، دار الفكر، ۱۹۹۵
- ابوالفداء، إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى، البداية والنهاية، بيروت، مكتبة المعارف، بی تا.
- ابوالفرج اصفهانى، الأغاني، على مهنا وسمير جابر، لبنان. دارالفكر للطباعة والنشر. بی تا.
- ابوبكر شيبانى، أحمد بن عمرو بن الضحاک، الأحاد والمثانى، باسم فيصل أحمد الجوابرة، رياض، دار الراية، الأولى، ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱،
- احرارى، عبدالعلى نور، ترجمه صحيح بخارى، خراسان - ايران، انتشارات شيخ الاسلام تربت جامف ۱۳۸۸ خورشيدى
- ازدى، معمر بن راشد، الجامع، حبيب الأعظمى، بيروت، الثانية، ۱۴۰۳
- بخارى، محمد بن إسماعيل أبو عبد الله، صحيح البخارى، بيروت. دار طوق النجاة، الأولى، ۱۴۲۲ هـ.
- بغدادى، ابن سمعون محمد بن أحمد بن إسماعيل، آمالى، بی تا.

- تقریب التهذیب: أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، دار النشر: دار الرشید-سوریا - ١٤٠٦ - ١٩٨٦، الطبعة: الأولى، تحقیق: محمد عوامة.
- دمیری، کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی، **حياة الحيوان الكبرى**، أحمد حسن بسج، بیروت / لبنان، دار الکتب العلمیة، الثانية، ١٤٢٤.
- دیاربکری، حسین بن محمد بن الحسن، **تاریخ الخميس فی أحوال أنفس النفیس**، بیروت، دار صادر. بی تا
- ذهبی، احمد بن أحمد أبو عبدالله، **الكاشف فی معرفة من له رواية فی الکتب الستة**، محمد عوامة، جدة، دار القبلة للثقافة الإسلامیة، مؤسسة علو، الأولى، ١٤١٣ - ١٩٩٢.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، **تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام**، عمر عبد السلام تدمری، لبنان/ بیروت، دار الکتب العربی، الأولى. ١٤٠٧.
- ذهبی، محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبدالله، **سیر أعلام النبلاء**، شعیب الأرنؤوط، محمدنعیم العرقسوسی، بیروت، مؤسسة الرسالة، دار الکتب العلمیة التاسعة، ١٤١٣.
- سمعانی، أبی سعید عبد الکریم بن محمد ابن منصور التمیمی، **الأنساب**، عبد الله عمر البارودی، بیروت، دار الفکر، الأولى، ١٩٩٨ م.
- سیوطی، عبدالرحمن بن أبی بکر، **تاریخ الخلفاء: محمد محی الدین عبدالحمید**. مصر، مطبعة السعادة، الأولى، ١٣٧١هـ - ١٩٥٢م،
- الشیبانی، أبو الحسن علی بن أبی الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم، **الکامل فی التاریخ**، عبد الله القاضی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ط ٢، ١٤١٥هـ
- الشیبانی، محمد بن الحسن، **السیر الکبیر**، صلاح الدین المنجد، القاهرة، معهد المخطوطات، بی تا.
- صالحی شامی، محمد بن یوسف، **سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد**، عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، ١٤١٤هـ
- الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک، **الوافی بالوفیات**، أحمد الأرنؤوط وترکی مصطفی، بیروت، دار إحياء التراث، ١٤٢٠هـ.
- صنعانی، عبدالرزاق بن همام، **مصنف عبدالرزاق**. حبيب الرحمن الأعظمی، بیروت - لبنان، المكتب الإسلامی، الثانية. ١٣٩٠: ١٤٠٣هـ - ١٩٧٠: ١٩٨٣م
- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، **تاریخ الطبری**، بیروت، دار الکتب العلمیة بی تا

نگاه جديد به تاريخ؛ ترور يا قتل عمر بن خطاب با تكيه بر منابع اهل عامه □ ۳۳

عبدالبر، يوسف بن عبد الله بن محمد، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، على محمد البجاوي، بيروت، الاولى، دارالجيل

عسقلاني فتح، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل الشافعي، فتح الباري شرح صحيح البخاري، محب الدين الخطيب، بيروت، دارالمعرفة، بي.تا.

_____، تقريب التهذيب، محمد عوامة. سوريا، دار الرشيد، الاولى، ۱۴۰۶

_____، الدراية في تخريج أحاديث الهداية، السيد عبد الله هاشم اليماني المدني

_____، تهذيب التهذيب، بيروت، دار الفكر، الاولى، ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴.

علايلي، عبدالله، تاريخ الحسين نقد و تحليل، على حمدان. بيروت، لبنان، مكتبه العرفان، چاپ اول، ۱۹۴۱م چاپ دوم: ۱۹۴۱م

عيني، بدر الدين محمود بن أحمد، عمدة القاري شرح صحيح البخاري، بيروت، دار إحياء التراث العربي، بي.تا.

لالكايي، هبة الله بن الحسن بن منصور، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة من الكتاب والسنة وإجماع الصحابة، أحمد سعد حمدان، الرياض، دار طيبة، ۱۴۰۲.

مالك بن انس، المدونة الكبرى، بيروت، دار صادر.

نكري، القاضي عبدالنبي بن عبدالرسول الأحمد، دستور العلماء أو جامع العلوم في اصطلاحات الفنون، عرب عباراته الفارسية: حسن هاني فحص، لبنان / بيروت - دار الكتب العلمية، الأولى، ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م.

نويري، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب، نهاية الأرب في فنون الأدب، مفيد قمحية وجماعة، بيروت / لبنان. دار الكتب العلمية، الأولى، ۱۴۲۴هـ.

هيشمي، أحمد بن محمد بن علي ابن حجر، الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة، عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط ف لبنان، مؤسسة الرسالة، الأولى، ۱۴۱۷هـ.

هيشمي، علي بن أبي بكر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، القاهرة، بيروت، دار الريان للتراث/دار الكتاب العربي، ۱۴۰۷ق.

